



نشریه قدم _ شماره ۱۹۷ _ سال دهم

خوانشی نو از ماکیاوولی



انجمن اسلامی دانشجویان مستقل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

شناسنامه:

نشریه قدم

تربون انجمن اسلامی دانشجویان مستقل دانشکده حقوق و
علوم سیاسی دانشگاه تهران

شماره ۱۹۷

مدیر مسئول: نیکو سادات سجادی

سردبیر: محمدامین ترابی

صفحه آرایی: ریحانه قمری

هیئت تحریریه:

محمدامین ترابی

علیرضا مقتدایی

منصور مختاری

امیرحسین کاشانی نیا

یلدا آهنگری

مصطفی رحمانپور

کارگروه اندیشه سیاسی انجمن مستقل دانشکده حقوق و علوم سیاسی

لازم به ذکر است با عنایت به درج مطالب تحقیقی _ پژوهشی، حقوق
کلیه مطالب مندرجه برای نشریه قدم محفوظ می باشد. همچنین یادآور
میشود که نظرات و عقاید مندرج در این نشریه لزوماً مبین رأی و نظر
مسئولان نشریه نمی باشد.

برای همکاری با نشریه قدم و یا ارائه پیشنهادات و انتقادات، با آیدی زیر
در پیام رسان تلگرام در ارتباط باشید:

@ghadam_ut

فهرست

۲	خوانشی نواز ماکیاولی
۶	تولد نخستین زیست جهان فرهنگی
۸	ن والقلم وما یسطرون
۱۱	مسئله تجاوز
۱۵	دیوار نباشیم
۱۸	"ایران" و تاریخ پایه ای

سخن سردبیر

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

سلام؛ سلامی به گرمای آفتاب؛ سلام به تمامی مخاطبان نشریه «قدم».

پس از انتشار دو شماره از نشریه قدم در سال تحصیلی جدید، تصمیم بر آن شد که به منظور فراهم آوردن بستر مشارکت فعالانه‌تر شما دانشجویان عزیز در طرح ایده و همچنین قلم زدن در بستر «قدم»، ساختار قدیمی نشریه مبنی بر تفکیک «امور داخله» از «فرنگ‌نامه» حذف شده و تأکید بر نقش‌آفرینی بیشتر نویسندگان در پیشنهاد موضوع و طرح بحث باشد. لذا از این شماره با نگاهی نو به مطالب ارزشمند شما، مرزبندی خاصی در نوشته‌ها نخواهیم داشت و از شما دعوت می‌کنیم که موضوعات مورد علاقه خود را با تکیه و نگاه به آموخته‌های خود از رشته تحصیلتان پیشنهاد کرده و در همان راستا قلم بزنید. به امید آنکه باب همکاری میان ما و شما روز به روز گشوده‌تر شود.

ارادتمند؛ محمدامین ترابی

* جهت ارتباط با مسئولان نشریه و طرح ایده‌های ارزنده خود، با این دو آیدی در پیام‌رسان تلگرام در ارتباط باشید:

@AminTorabi80

@kimiya mohammadzadeh

خوانشی نواز ماکیاولی

• علیرضا مقتدایی-کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

«اندر باب آنانی که با دستان خون‌آلود به شهریاری رسیده‌اند»، «اندر باب صفات شهریار و سنگدلی و ترس مردم از وی»، تنها دو فقره از مهمترین فصول کتابی است منسوب به نیکولو ماکیاولی، اولین کاوشگر ماهیت قدرت در قرن پانزدهم میلادی. به راستی نگرش ذهنی این کارگزار جوان ایتالیایی در نگارش چنین محتوایی چه بوده است؟

اغلب مردم گمان می‌کنند که ماکیاولی، روش‌ها و عملکرد سیاستمداران را تنها «توصیف» نکرده است، بلکه «توصیه» نیز نموده است؛ یعنی ماکیاولی، خود اولین انسان ماکیاولیایی بوده است؛ نخستین آموزگار صادق سیاست فریبکارانه! در دوران کنونی ظاهراً فوجی از چهره‌های ماکیاولیایی در دنیای پیرامون مشاهده می‌شوند. آنچه به طور مستقیم می‌توان از طریق مشاهده سیاستمداران پوپولیست و دروغگو در واقعیت و همین‌طور به صورت غیرواقعی در دنیای فیلم و سینما نظیر اشخاصی چون «لرد پیتر بیلش»^۱ در سریال بازی تاج و تخت^۲ و «فرانک آندروود»^۳ در سریال خانه پوشالی^۴ دید، همگی نشان از غلبه رویکردی شیطنانی است که بنیان آن را ماکیاولی به صورت منسجم طراحی و توصیف نموده است.

در واژه نامه آکسفورد، این صفت (ماکیاولیایی)^۵، به معنای «حیله گر، بی‌وجدان، دسیسه‌چین و دروغگو، به ویژه در دنیای سیاست» است. باید پذیرفت که این امر اکنون تقریباً در تمام جوامع جا افتاده است که هرچه بدمنشی و کژرفتاری و حیله و نیرنگ در عالم سیاست رخ می‌دهد، جایی ریشه در ذهن منحرف ماکیاولی دارد که شیوه کسب قدرت و جاه‌طلبی و بی‌وجدانی را به سیاستمداران آموخت!

اما همیشه باید توجه داشت که تمامی برداشت‌های منبعث از ذهن، به زاویه نگاه انسان و صد البته به مراتب اولی به زاویه نگاه جامعه بر می‌گردد. در بحث ارتباط انسان (ذهن) با جهان خارج (عین)، دو نوع رابطه وجود دارد:

الف) تطبیق ذهن با عین؛ یا به عبارت بهتر تطبیق فکر و نگرش انسان مطابق با واقعیت موجود در جهان خارج است.

ب) تطبیق عین با ذهن؛ یا به عبارت دیگر، تطبیق جهان پیرامون و بازسازی آن مطابق با جهان ذهنی انسان است.

^۱ Lord Petyr Baelish

^۲ Game of Thrones

^۳ Frank Underwood

^۴ House of cards

^۵ Machiavellian

در نگاه اول، انسان چاره‌ای جز پذیرفتن شرایط موجود و کنار آمدن با آن را ندارد و هنگام ارتباط با جهان پیرامون، فقط دست به تفسیر می‌زند و اگر هم بنا به تغییر باشد، این تغییر باید در نگرش انسان اتفاق بیفتد و حداکثر تلاش صورت گیرد تا نگرش ذهنی خود را با شرایط موجود بازسازی و تطبیق کند. در نگاه دوم اما انسان، به شرایط موجود بسنده نمی‌کند و هرگاه که جهان پیرامون را در تضاد با دنیای ذهنی خود دید، تیغ تصرف را به دست گرفته و در صدد تغییر جهان بر می‌آید. به عقیده برخی اندیشمندان، انسان در نگاه نخست، در بند اسارت ایدئولوژی‌ها در می‌آید و آرام آرام مطیع شرایط موجود می‌شود، هرچقدر آن شرایط نامطلوب و حتی فاجعه‌بار باشد!

تأکید انسان بر برداشته‌های مطلق از پدیده یا مقوله‌ای و همین‌طور تأکید افراط‌گونه بر یک نوع فهم و یک نوع قرائت از متون و نصوص، نشان از رویکرد منفعلانه انسان است که با اختیار خود، نعمت آزادی خود را به ارباب ستم اهدا می‌کند!

در اکثر جوامع، هنگامی که صحبت از مشکلات و معضلات اجتماعی و سیاسی می‌شود، عمدتاً در میان قشر تحصیلکرده و نخبگانی، در بعد نظری و در راستای کاوش علل عملکرد ناصحیح سیاستمداران و احیاناً ظلم و فساد حاکم بر جامعه از سمت آنان، به عوامل مختلفی اشاره می‌شود و در نهایت به این مسئله ختم می‌شود که این عوام فریبی سیاستمداران و جور پیشگی سیاستمداران را می‌توان در مطالبی دید که ماکیاولی آموزگار راستین آن بوده است.

قطعاً اگر زاویه نگاه و نوع نگرش افراد (و در قدم اول افراد جامعه علمی) عوض شود و از «تفسیر» به «تغییر» روی آورند، بسیاری از معضلات در حوزه نظر دگرگون و مسائل اصلی نمایان شده و جایگزین مسائل فرعی می‌شوند. بی‌شک اگر دغدغه کلان جامعه، مقوله «آزادی»^۶ باشد، به گونه‌ای به شه‌ریار نگاه می‌کند که بتواند منابعی برای کمک به بسط آزادی خود بیابد. اکنون به وجوهی از زندگی و کردار سیاسی ماکیاولی خواهیم پرداخت و در صدد ارائه قرائتی نو از ماکیاولی و کتاب شه‌ریار وی خواهیم بود؛ شاید بتوان مقدمه‌ای برای گذار از قرائت کلیشه‌ای موجود در محافل علمی فراهم آورد. اگر ماکیاولی کتاب شه‌ریار را برای خانواده مدیچی فرستاده باشد (که نامحتمل به نظر می‌رسد)، او نمی‌توانسته انتظار داشته باشد که آنها «نصیحت» او را مبنی بر رشوه‌دهی، کلاهبرداری و آدم کشی برای رسیدن به قدرت، به عنوان حکمتی دوستانه هدیه بپذیرند!!! این امر که او خانواده مدیچی را در هداییه کتاب، «شه‌ریاران»^۷ خطاب می‌کند و بر دوری آنها از مردم اصرار می‌ورزد نیز کمکی به برآوردن هدف او نمی‌کرده است. خانواده مدیچی دقیقاً همانند دیکتاتورهای مدرن مشتاق بودند تا این تصور را زنده نگه دارند که آنها صرفاً «شه‌روندان ممتاز»^۸ در جمهوری فلورانس هستند، نه پادشاه یا دیکتاتور! آنها را شه‌ریاران خطاب کردن از سمت نیکولوی جوان، یک گستاخی جسورانه است.

نباید بر مبنای شهرت یا ظواهر امر دست به قضاوت ماکیاولی زد. ماکیاولی اندرزه‌های پوشیده و کمتر شناخته شده‌ای دارد که آن را باید از طریق بازبینی کردار و رفتار او در جریان زندگی‌اش فهم نمود. اکنون زمانه آن است که فهم بهتری از او داشته باشیم، زیرا در مقایسه با او، هیچ نویسنده معاصر

^۶ Freedom
^۷ Princes
^۸ First Citizens

راهنمای بهتری برای فهم و رویارویی با جهان سیاسی ما نیست. او تمام زندگی خود را صرف مبارزه برای دفاع از حکومت جمهوری شهرش در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی می‌کند؛ جنگی دشوار با نبردهایی در جبهه‌های مختلف. همین امر باعث می‌شود که ماکیاولی سفری طولانی در فرانسه همراه با پادشاه لویی دوازدهم انجام دهد و سپس به سمت دربار چزاره بورجیا کشانده می‌شود و طی چندین ماه زجرآور تلاش می‌کند تا جوان پرخاش‌جو را متقاعد نماید که از حمله به فلورانس خودداری نماید. شاید بزرگترین دغدغه ذهنی ماکیاولی مسئله «آزادی» بوده باشد. ماکیاولی متقاعد می‌شود که تهدیدهای واقعی آزادی از درون سرچشمه می‌گیرد. از یک سو بر اثر عدم توجه مردم به آزادی‌های خود و به نوعی ندانستن قدر نعمت آزادی و از سوی دیگر به بازیچه گرفتن آزادی‌های مردم توسط سیاستمداران داخلی برای نیل به اهداف شخصی خود. او با چشم خود مشاهده کرده بود که یک حکومت اقتدارگرا و استبدادی، در چنین شرایطی چگونه با سهولتی وحشتناک می‌تواند ریشه بدواند و شکوفا شود، حتی در جمهوری‌هایی نظیر فلورانس که با سنت افتخارآمیز «خودحکومتی»^۹ آمیخته بود.

تاریخچهٔ پر تلاطم شهرش به ماکیاولی درسی آموخت که او می‌کوشد آن را به خوانندگان زیرک کتاب خود انتقال دهد: «اینکه هیچ انسان واحدی نمی‌تواند بر مردمی آزاد چیره شود مگر آن که آنها خودشان به او اجازه دهند.» او به ما می‌گوید که آدمیان، آنقدر ساده هستند و آنقدر در برابر نیازهای جاری فرمانبردار که انسان فریبکار همیشه کسی را خواهد یافت که اجازه بدهد فریب داده شود. او به هر یک از ما می‌گوید: «شما آن کس نباشید.» او این نکته را گوشزد می‌کند که شهروندان باید متوجه این امر باشند که با اعتماد بیش از حد به سیاستمداران و حاکمان و اعتماد بسیار کم به خودشان، کابوس‌های سیاسی خودشان را به وجود می‌آورند. او در پایان حیاتش در نامه‌ای به یکی از دوستانش در عبارتی شگفت‌آور بیان می‌کند: «من دوست دارم راه دوزخ را به مردم نشان دهم تا آنها بتوانند از آن دوری کنند.»

جای شگفتی نیست که خوانندگان شهریار در اوایل دوران مدرن، فیلسوفانی نظیر فرانسیس بیکن^{۱۰}، اسپینوزا^{۱۱} و ژان ژاک روسو^{۱۲} تردیدی نداشتند که این کتاب، افشای زیرکانه فریب‌های شهریارانه است، یک کتاب کاربردی راهنمای دفاع از خود برای شهروندان! بی دلیل نبود که روسو آن را «کتاب جمهوری خواهان» لقب داده بود!

با این زاویه دید جدیدی که برگرفته از خوانشی نو نسبت به ماکیاولی و اندیشه اوست، هنگامی که به بازخوانی کتاب شهریار و سخنان ماکیاولی درباره خودکامگی و خشونت و خونریزی فجیع و نیرنگ و فریب شهریاران می‌پردازیم، با چالشی جدید رو به رو می‌شویم و آن اینکه اکنون چگونه می‌توان سخنانش را قضاوت نمود؟ به عنوان ستایش بی حد و حصر از درایت سیاسی یک رهبر بزرگ، یا ریشخند بی‌مزه خودبزرگ بینی و حقه‌های سطحی او؟ شاید کل این بحث، یک چالش فکری باشد

^۹ Self-government

^{۱۰} Francis Bacon

^{۱۱} Baruch Spinoza

^{۱۲} Jaen-Jacques Rousseau

برای آزمودن اینکه آیا می‌توان بوی دردسر را از پشت سخنان پر طمطراق و بیش‌فعالی دیوانه‌وار حس کرد یا نه؟!

در بین اظهارات دوپهلوی ماکیاولی، او خود این نکته را روشن می‌سازد که چرا حکومت مردم‌پسندِ قانونمدار همواره بهتر از حکومت استبدادی است: «مردمی که هر آنچه را که می‌خواهند می‌توانند انجام دهند بی‌خرد هستند، اما شهریاری که هر آنچه را که می‌خواهد می‌تواند انجام دهد، دیوانه است!»

زندگی و سخنان ماکیاولی ما را برمی‌انگیزاند تا علائم خطر سیاسی را با هوشیاری بیشتری بجویم و در زندگی اجتماعی و سیاسی خود جنگجویانی سرسخت در راه آزادی‌های خود باشیم و مانع از سوء استفاده از این آزادی‌ها از طریق سیاستمداران و شهریاران فرصت‌طلب باشیم؛ و این کار دقیقاً برگرفته از نوع نگاه دومی است که در مقدمهٔ این متن در ارتباط با رابطهٔ انسان و جهان بیان شد. خوانشی نو از ماکیاولی و اندیشهٔ او نشان دهندهٔ مقدمات این امر است که باید از حصار تفاسیر ساده و بعضاً سنتی عبور کرد، چرا که خوانش سنتی موجود در محافل آکادمیک متأسفانه دقیقاً در راستای تفسیر صرفِ وضعِ نامطلوبِ موجود است و نه تنها گامی در راستای بهبود اوضاع بر نمی‌دارد که اتفاقاً در صدد وفق دادن انسان و ذهن او با چنین اوضاع نامطلوب عینی بر می‌آید!

جامعهٔ علمیِ منفعل، در پارادایمِ نظامِ اندیشگانیِ تنقیح نشدهٔ کهنه‌ای عمل می‌کند که حتی این جرئت را نیز به خود نمی‌دهد که بپرسد در دنیای سراسر کثرتِ کنونی که تعدد و تنوع و تکثر فهما از نموده‌های عینی آن است، آیا این امر منطقی است که برای مثال از یکی از مهمترین متون سیاسی به نام شهریاری، یک تفسیر کلیشه‌ای قدیمی ارائه نمود و مسیر علم سیاست را با تأکید بر آن به پیش برد؟

شاید این نیز دسیسهٔ زیرکانهٔ شهریاران باشد که حتی راهنمای سیاسی ماکیاولی برای نجات مردم از دست حيله‌های شهریاران، تنها به گونه‌ای تفسیر شود که گویی جز توجیه مناسبات قدرت برای جاه طلبان فایدهٔ دیگری ندارد!!!



تولد نخستین زیست جهان فرهنگی

• منصور مختاری-کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران



با کمال احترام و ارج و اهمیتی که برای تمدنهای دوران باستان قائل هستیم، اما مردمان یونان باستان، نخستین مردمانی بودند که فرهنگ به معنای حقیقی (هویت مستقل، که ما از آن آگاهانه می آموزیم) در نظام باورشان زاده شد. بدین معنا که نخستین تعاملات و کنشهای آگاهانه انسان با مفهوم عام و حقیقی فرهنگ در اهتمام انسان یونانی به انسان و تربیت آن ظاهر گردید.

برای تشریح این روند کافی است با دیدگاه تطبیقی به ذات جوامع رجوع کنیم و مصالح خاص مورد استفاده یونانیان را برای بنیانگذاری این زیست جهان بیابیم.

همانطور که انسان میل به بقا دارد و همواره به دنبال حفظ و صیانت از حیات و ذات خود است، فرهنگ نیز میل به حفظ و گرایش ذاتی به نگاه داری صورت نوعی خویش (ویژگی های درونی و برونی) دارد و به وسیله ابزاری به نام تربیت در ارگانی به نام اجتماع آن را اعمال می کند. یعنی هم ذاتاً خواست فرد است که نقاشی و کتابت نقطه ظهور اولیه آن است و هم ذاتاً خواست جامعه است که مدام به دنبال حفظ ماهیت فعلی خود و انتقال آن به آیندگان است.

اما نقطه تمایز و اصلی ترین زیر ساخت یونانیان، انسان و اصالت قائل شدن برای اوست. شاید بتوان گفت علت این که انسان یونانی زودتر از انسان شرقی به اهمیت تربیت دست یافت، همین اولویت انسان به جای مفهوم خدای است. ساختن انسان والاتر، هدف جامعه یونانی است و این روند ناظر به فرد است. یونانیان انسان را در مرکز توجه قرار می دهند تا جایی که با آرزوی ساخت انسان سیاسی به حد کمال می رسد و می توان گفت هدف نظام فکری یونانی از انسان گرایی، تولید انسان سیاسی است؛ (این گرایش ها بعدها به استقلال فردی و

اصلت به فرد در مقابل اجتماع رسید) و این آرزوی دیرینه جز با احداث ساختار و نظام تربیتی غنی امکان پذیر نبود.

اما شواهدی را برای اثبات این موضوع به صورت اجمالی مطرح می کنیم:

۱- موضوع فلسفه عمدتاً! شکل بخشی به زندگی آدمی است. با بررسی آثار فلاسفه بزرگ همچون افلاطون در می یابیم که تولید انسان آرمانی از اصلی ترین دغدغه هاست و زیر سایه احترام به خدایان، نیازهای انسان یونانی و چالش های آن مدام مطرح و بررسی می شود.

۲- موضوع شعر و هنر همواره امور انسانی است؛ همانند مجسمه سازی.

۳- اما مهم ترین علت را می توان در جهان خدایان جست و جو کرد. در یونان باستان اندیشه و هستی یکسان است. خدایان حاصل تفکر انسان پیرامون جهان و ماوراء الطبیعه است و به نوعی انسان یونانی در صدد است تا حس سردرگمی و گم گشتگی خود و ابهامات و سؤالات بی جواب خود را با این نظام فکری تسکین بخشد. در نتیجه، مناسبات خدایان مناسبات انسانی است و سرشار از نزاع ها و درگیری ها میان خدایان است و ویژگی های انسان مدارانه در حال بروز و ظهور هستند؛ مانند عشق، نفرت، تجاوز، خیانت.

با توجه به این نقطه کانونی (انسان در این نقطه قرار می گیرد)، انسان یونانی خدا می سازد و گاه خدایان دیگر تمدن ها نیز به علت تجارت و دریانوردی به جهان خدایان یونان راه می یابند. این موضوع کاملاً بیانگر آن است که در جهان خدایان نیز انسان اصلت و محوریت دارد.

اما گام بعدی که برای تنظیم این زیست جهان فرهنگی لازم بود، پیدایش نهادی بود تا بتواند تعادل میان جهان خدایان و انسان و جامعه را برقرار کند.

شعرا (رابطین خدایان با مردم)

شعرا در یونان به نوعی مسئولیت پیامبران را بر عهده داشتند. رسالت تبیین و آگاهی درباره خدایان بر دوش آنان بوده است. علت فقدان جادو و جادوگری نیز معلول وجود شعرا است؛ زیرا برای ارتباط با جهان خدایان، شعرا ساختاری مجزا به وجود آورده بودند.

شعرا با ابزاری همچون موسیقی، هنر، ورزش و مسابقات، عوام را به خدایان متصل می سازند. بنابراین تئاتر و جشن های المپیک از جمله مناسک مذهبی به شمار می آیند که برای انضمام و کاربردی کردن مفاهیم شعرا در زندگی برگزار می شوند و جنبه تفریحی آن مد نظر انسان یونانی نیست.

تبیین شاعران از پدیده های ناشناخته برای انسان یونانی با جهان خدایان، باعث می شود تا خلأ تقدیرگرایی که حاصل عدم آگاهی از محیط پیرامون و تسلط بر آن است را پر کند. تا جایی که حتی برای پیروزی در جنگ ها نیز دستاویزی مهم به حساب می آید. هومر اولین شاعر یونانی است که این نظام تبیین پدیده ها با جهان خدایان را بنیانگذاری می کند.

«ن والقلم وما یسطرون»

استحالة کتاب به مخدري نوین

• امیر حسین کاشانی نیا- کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

در تقویم رسمی کشور، ۲۴ آبان ماه روز کتاب و کتابخوانی است و از این روز تا ۳۰ آبان، هفته کتاب خوانده می‌شود. در طول این هفته، ناشران و کتابفروشان با تخفیف‌هایی استثنایی، مشتریان را به خرید کتاب‌های مورد علاقه‌شان ترغیب می‌کنند. دست آخر و در پایان هفته، شبکه‌های مجازی با حجمی بی‌سابقه از عکس‌های کتاب‌های خریداری شده، بمباران می‌شود. این عکس‌ها عموماً به دستاوردها و خریدهای فرد از کتابفروشی‌ها اشاره دارند. کتاب‌هایی روی هم انباشته که گاهی به هشتک‌هایی همچون «#کتاب_بخوانیم» نیز مزین شده‌اند. این رونق تزویرآلود کتاب اگر به خواندن کتاب‌های خریداری شده نیز منتهی شود، چه بسا منتهای آمال فعالان فرهنگی کشور باشد. شوری غرورآمیز که به فروش فلان مقدار کتاب یا افزایش سرانه مطالعه کتاب می‌بالد. با این حال آنچه من می‌بینم بیش از آنکه گواه رونق کتاب باشد، گویای یک تراژدی است! آنچه در میان تمام این رخدادها دفن می‌شود، خود «کتاب» است و آنگاه که کتابی نباشد، «کتابخوانی» بی‌معنا است. کتاب در عصر ما به یک «شیء» تجملی و مایه مباهات مبدل شده است. البته این شیء شدن تنها مختص به کتاب‌های زرد عامه‌پسند نیست؛ بلکه می‌تواند به راحتی گریبان کتاب‌های تخصصی و پژوهشگران را نیز بگیرد. هیچ‌کس از خود نمی‌پرسد که: «چرا بشر نیازمند کتاب است؟» این پرسشی است که از انسان، «خواننده» می‌سازد و چه بسا پیش‌شرط مطلق «کتابخوانی» باشد.

من همچون بسیاری از متکلمان و فلاسفه معتقدم جهان هستی، نظامی احسن است. نظامی که هر چیز، موضعی مشخص و معین دارد. نیستی هر آن چیز که اکنون هست، بنیان هستی را فرو می‌پاشد. هیچ امری نیست که وضعی و غایتی نداشته باشد (چنین فهمی از هستی به زیبایی در اندیشه ایران باستان مطرح شده و در قالب مفهوم «خویش‌کاری» نمود یافته است). هر چیز و هر کس، پرده‌ای خاص از «حقیقت» فرو می‌افکند و چیزی منحصر به فرد را بر ما «آشکار» می‌کند. نیستی هر رکنی از جهان ما، از دست رفتن حقیقتی است که آن رکن بر ما «آشکار» می‌کند.

کتاب برخلاف مواجهه سرسری و دم‌دستی ما از حقیقتی شگرف برخوردار است. خداوند سبحان در قرآن کریم، در آیه نخست سوره «قلم» می‌فرماید: «ن والقلم و ما یسطرون» (نون، سوگند به قلم و آنچه با قلم می‌نویسند!). چه چیز را با قلم می‌نویسند؟ جز اوراق و کتاب‌ها را؟ حضرت علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان در خصوص این آیه می‌نویسد: «خدای سبحان در این آیه به قلم و آنچه با قلم می‌نویسند، سوگند یاد کرده و از ظاهر سیاق بر می‌آید که منظور از قلم، مطلق قلم و مطلق هر نوشته‌ای است که با قلم نوشته می‌شود» (علامه در ادامه تلاش می‌کند حکمت نهفته در این سوگند را آشکار کنند؛ اما از آنجا که من نمی‌خواهم خواننده

پیش از آنکه حقیقتاً به پرسش پی برده باشد، جواب شخص بزرگواری مانند علامه را ببیند، از بیان آن خودداری می‌کنم).

بر این اساس، سؤالی که باید درباره کتاب پرسید این است: «کتاب چه حقیقتی را بر ما آشکار می‌کند؟ چه می‌شود اگر من، فردا تمام کتاب‌های جهان را بسوزانم؟ در نبود کتاب چه بخشی از «حقیقت» همیشه پنهان می‌ماند؟ به گمان بنده این سؤالی سهمگین است و بنابراین باید سهمگین پرسیده شود. نفهمیدن دهشت این دست سؤالات، ما را به دام جواب‌های سبک‌سرانه خواهد انداخت. جواب‌های سبک‌سرانه‌ای که پرسش بودن سوال را نفی می‌کنند و با قطعیت‌هایی جاهلانه، حیرت موجود در سؤال را می‌کشند. نبود کتاب را نباید صرفاً در نابودی رمان‌ها، شعرها، نامه‌ها، کتب فلسفی یا رسالات عرفانی دید؛ هرچند هر یک از این حوزه‌ها به نوبه خود، بخشی از حقیقتی را که کتاب آشکار می‌کند، نمایندگی می‌کنند. به گمان من رجوع به سرچشمه چیزها، برای فهم حقیقتشان بسیار سودمند است. ظهور چیزها در زمانی خاص از تاریخ بشریت، در دل خود علت احساس نیاز به آن چیزها را پنهان کرده‌اند. به عبارتی، نخستین انسانی که قلم به دست گرفت و متنی نوشت چه در سر می‌پروراند؟ انسان نخستین چه کم داشت که به نوشتن روی آورد؟ این سؤالات لزوماً نیازمند پژوهشی تاریخی یا باستان‌شناسانه نیست (هرچند چنین پژوهش‌هایی قطعاً برای پرسش ما سودمندند) بلکه بیش از آن آزمایشی ذهنی است. نخستین نوشته‌ها هرگز راه ساده‌ای برای خلق شدن پیش رو نداشتند (فارغ از فرآیند تکاملی زبان که خود سال‌ها به طول انجامید و در ابتدا بسیار پیش‌پاافتاده و مبتنی بر نقاشی بود). نخست آنکه «قلم» به راحتی در دسترسی نبود. انسان می‌بایست در فرآیندی «قلم» را می‌ساخت. دیگر آنکه کاغذی وجود نداشت؛ محمل کلمات عموماً پوست حیوانات شکار شده، لوح‌های گلی و... بود. انسان چرا این همه زحمت را به جان می‌خرد؟ «کتابت» برای انسان «معنایی» داشت. معنایی که او را مجاب می‌کرد قلم بسازد، خود را برای ساخت لوح به زحمت اندازد و... قرن‌ها بعد شأن نگارش و کتاب هم‌چنان در قالب تلاش برای حفظ کتب در قالب بازنویسی نمود پیدا کرد. پژوهشگران از آنجا که به صنعت چاپ دسترسی نداشتند، با بازنویسی از روی کتاب‌ها، آنها را حفظ می‌کردند. دانشمندان و پژوهشگران در کتاب چه می‌دیدند که برای ترجمه، بازنویسی و حفظ آن چنین زحمت جان‌فرسایی را تحمل می‌کردند؟ «کتاب»، در آن زمان برای پژوهشگران شانی بی‌بدیل داشت. مشهور است که ابن‌سینا چهل مرتبه مابعدالطبیعه ارسطو را خواند اما به مقصود ارسطو پی نبرد تا اینکه به صورت اتفاقی با رساله‌ای از فارابی در شرح مابعدالطبیعه ارسطو آشنا شد! احوال ابن‌سینا را بعد از یافتن رساله اغراض مابعدالطبیعه فارابی تصور کنید. بوعلی کتابی در دست داشت؛ این کتاب برایش چه معنایی داشت؟

صنعت چاپ بی‌شک خدمات انکارناپذیری به کتاب و دانش کرده است؛ با این حال با امکان چاپ کتب در تیراژ بالا و البته «بازاری» شدن کتاب، آنچه اول از همه بی‌معنا شد، ذات کتابت بود. هر نوشته‌ای صرف آنکه توده مردم را سر شوق آورد و فروش خودش را تضمین کند، می‌تواند مهمان ویتترین کتابفروشی‌ها باشد. البته این نکته‌ای نیست که به سادگی نمایان شود؛ کما اینکه احتضار کتاب تا زمان نگارش این سطور نیز مغفول مانده است. برای مردم عصر سراسر پوچ ما، کتاب و کتابت هنوز واجد شأن و معنایی خاص است. در نظر مردم گویی کتاب، یگانه راه رستگاری ماست. از این جهت هر کس کتاب می‌خواند، راه رستگاری را می‌داند و چه

بسا خود رستگارتر از دیگران باشد. در بستر همین عقیده است که کتاب، سر از استوری‌های اینستاگرامی در می‌آورد و همانند کالایی تجملاتی مایهٔ تفاخر می‌شود. «کالایی» که تجملش را نه از پولی که بابتش پرداخت می‌شود، بلکه از دانشی که برای فهمش لازم است، می‌گیرد. نمی‌گوییم در گذشته دانش هرگز مایهٔ تفاخر نبوده است؛ اما یقین دارم در هیچ عصری، کتاب این چنین شیء‌انگاری نشده است. هشتگ‌هایی مانند #کتاب_بخوانیم یا تعاریفی همچون «فلانی بسیار کتابخوان است»، نه دغدغهٔ چگونگی مواجهه با کتاب و «هنر خواندن» را دارند و نه اینکه چه کتابی خوانده می‌شود! گویی اصالت با کتاب به مثابه یک جلد و حجمی از کاغذ است که خواننده به لطف آموزش «بخوانیم و بنویسیم» در دبستان، آن را می‌خواند.

من نمی‌خواهم بگویم که در نظرم «کتاب» چیست و چه حقیقتی را «آشکار» می‌کند؛ جواب این پرسش به گمانم از تاب یادداشتی کوتاه خارج است و مهم‌تر، خرد کردن اضطراب پرسشی به این مهمی با جواب، خیانتی نابخشودنی به خواننده است. دغدغهٔ من بیش از جواب به این پرسش، این است که بدانیم رونق کتاب در کتابفروشی‌ها و طرح‌های تخفیف چه بسا بیش از آنکه گویای پویایی کتاب باشد، گواه مرگ آن است! کتابت و نگارش در عصر ما با ظهور تلگرام، توییتر، اینستاگرام و... دم‌دستی‌تر از همیشه شده است و با سرعت در هر لحظه بی‌معناتر می‌شود. به عبارتی جان‌مایه سخن این است:

در عصر ما بسیار کمتر از مقداری که گمان می‌کنید، کتاب «نوشته» یا کتاب «خوانده» می‌شود؛ از همین جهت نه چندان کتابی هست و نه چندان کتابخوانی معنایی دارد. از هر ده کتاب، شاید تنها یکی «کتاب» باشد و از هر ده خواننده، شاید تنها یکی «بخواند».

* با تمام تلاش نگارنده برای «نوشتن» و فرار از آنچه خود نکوهش می‌کند، هیچ بعید نیست در تمام این صفحات «هیچ چیز نوشته نشده باشد»!



مسئله «تجاوز»

یلدا آهنگری-کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران

توجه: برخلاف مباحث جاافتاده تجاوز فقط برای زنان نیست و سالانه مردان زیادی مورد تعرض جنسی قرار می‌گیرند و به خاطر فرهنگ غلطی که نسبت به این معضل اجتماعی وجود دارد، هیچ آمار رسانه‌ای در جایی درج نمی‌شود تا به ظاهر قبح این مسئله نشکند.

تجاوز جنسی یا برقراری رابطه جنسی با یک فرد بر خلاف میل او، یکی از بحران‌های رو به گسترش جهان امروز است و این روند رو به رشد موجب آن شده است که نیمی از جمعیت جهان به طور بالقوه خود را در معرض خطر تجاوز جنسی ببینند. مفهوم تجاوز جنسی، مفهومی سیال است و از فرهنگی به فرهنگ دیگر، بسته به نگرش هر جامعه نسبت به زنان متفاوت است. تعریف کهن تجاوز جنسی یا رابطه جنسی به عنف، که معادل لاتین آن واژه‌ی «raper» به معنای دزدی است، تجاوز را به نوعی دستبرد مالی تلقی می‌نماید که در آن تجاوز جنسی، نه به عنوان تعرض به یک زن، بلکه دستبرد به مایملک اشخاصی مانند همسر و پدر به شمار می‌آید که از لحاظ اقتصادی او را تأمین می‌نموده است. چنین تعبیری از زنان، موجب کاهش ارزش وجودی زن به عنوان یک انسان بود و در نتیجه به افزایش خشونت علیه آنان می‌انجامید. حتی در اینجا نیز متوجه می‌شویم که ارزش کالایی برای زنان در نظر گرفته می‌شود و آن‌ها از املاک پدران و همسران خود هستند. با این وضع باز هم بحث بر سر حقوق خانواده و دیگران است، نه خود کسی که مورد تجاوز قرار گرفته است.

از همین روی، اندیشمندان در طی ادوار مختلف به مطالعه این نوع از خشونت علیه زنان پرداخته‌اند و به تدریج با به رسمیت شناختن حق زن بر بدن خویش، به توسعه مفهوم سنتی تجاوز جنسی پرداخته‌اند. در تعاریف امروزی، تجاوز جنسی رفتار جنسی همراه با سلطه و اعمال قدرت بر فرد است که رضایت شخص قربانی را مخدوش نموده و تنها گاهی با خشونت فیزیکی همراه می‌شود.

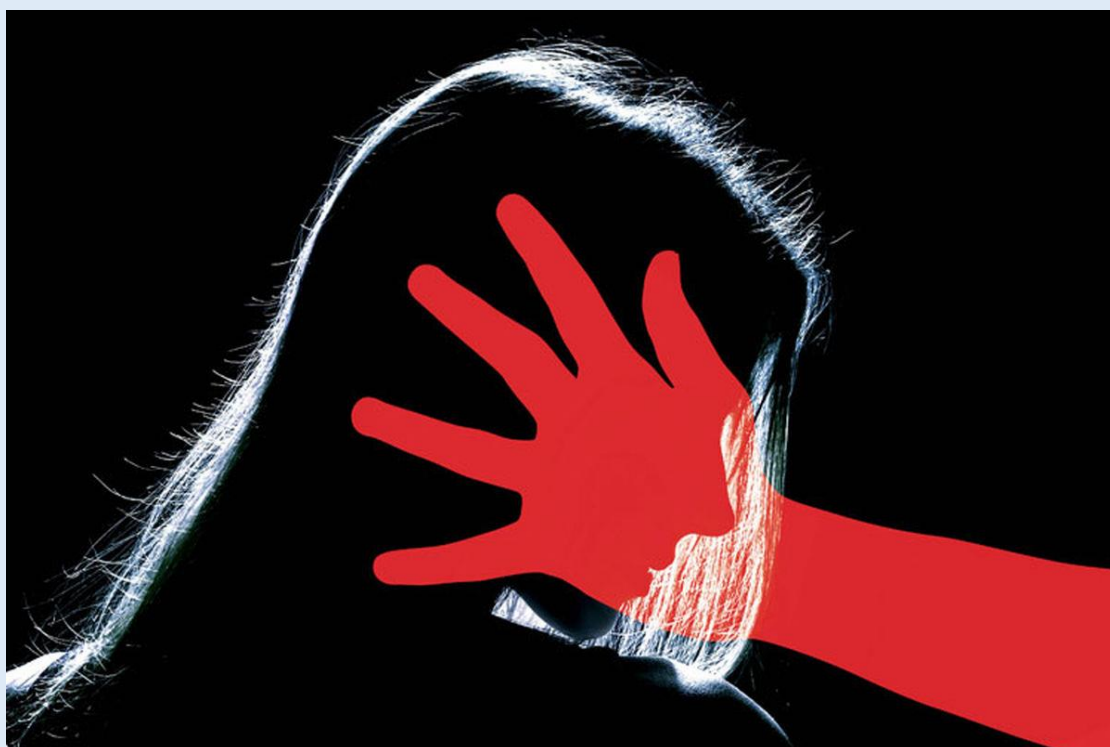
لازم به ذکر است که اثبات تجاوز جنسی در ایران رویه سختی دارد و از نظر قانونی، کمبودهای زیادی در پیگیری پرونده‌های تجاوز به عنف وجود دارد. یکی از همین مسائل این است که فرد بزه‌دیده در دادگاه با فرد متجاوز روبه‌رو می‌شود و برای اثبات ادعا نیاز به چهار شاهد می‌باشد. یکی دیگر از مشکلات قانونی در مسئله تجاوز به عنف این است که امکان سقط جنینی که حاصل تجاوز است، وجود ندارد و قانون این اجازه را به بزه‌دیده نمی‌دهد؛ در صورتی که تکلیف آن بچه مشخص نیست و به موجب ماده ۸۸۴ قانون مدنی از پدر (متجاوز) ارث نخواهد برد.

گزارش‌های مربوط به تجاوز جنسی در رسانه‌ها از قبیل روزنامه و تلویزیون، گرایش شدیدی بر گزینشی بودن دارند و این امر ممکن است منجر به رایه اطلاعات غلط در مورد تجاوز جنسی و تقویت کلیشه‌های جنسی شود. به عنوان مثال، روزنامه‌ها برای پوشش اخبار تجاوز بر روی تجاوز جنسی غریبه‌ها متمرکز هستند و این در حالی است که رقم بسیار بالایی از موارد ارتکاب تجاوز جنسی را تجاوز دوستان، اقوام و آشنایان به خود

اختصاص می‌دهند. با مطالعه موردی صفحات حوادث روزنامه همشهری، نشان داده می‌شود که روزنامه ارتکاب جرم مردان را بیش از زنان، پوشش داده است و در این اخبار زنان به شکل قابل توجهی به عنوان بزه‌دیده جرم در نظر گرفته شده‌اند. بارزترین کلیشه این تحقیق آن است که مردان در نقش «مهاجم و متعرض» به زنان و زنان به صورت «قربانی و بزه‌دیده» بازنمایی شده‌اند.

اخبار تلویزیونی در ایران به شکل قابل توجهی از پوشش اخبار تجاوز جنسی خودداری می‌کنند و به نظر می‌رسد تنها در موارد محدودی از تجاوز به کودکان، مشروط به قتل قربانی جرم تجاوز جنسی، اخبار تجاوز جنسی را منعکس نموده و با اعلام محکومیت یا اجرای مجازات اعدام بر فرد متجاوز، سعی در بازگرداندن احساس امنیت و آرامش به اذهان مشوش عموم دارند.

البته نمی‌توان دور از نظر داشت که جامعه ایران، جامعه‌ای چند فرهنگی و متشکل از اقوام و گروه‌های مختلف با فرهنگ‌های گوناگون است. این ویژگی موجب شده است که رسانه‌ها در مواجهه با معضلات اجتماعی و به‌ویژه تجاوز جنسی که تابوی عظیمی در جامعه ایران به شمار می‌رود، محتاطانه‌تر برخورد نمایند. تجاوز جنسی به ویژه در برخی مناطق ایران که مردسالاری تحت عنوان «تعصب و غیرتمندی» ریشه‌های عمیق‌تری گسترانده است، به معنی شکست مردان در مراقبت از نوامیس است؛ به این ترتیب که زنان ناموس پدر یا همسر خود بوده و چنانچه زنی مورد تجاوز قرار گیرد، مردان خانواده او به عنوان پاسداران نوامیس از این شکست، سرافکنده خواهند بود. این دیدگاه ریشه در مردسالاری در جوامع سنتی دارد؛ در این جوامع زنان را در موجودیت خود به عنوان یک فرد در نظر نمی‌گیرند؛ بلکه زنان نشانه‌ای از روابط مردان بوده و سلطه بر بدن زنان جهت تحقیر مردان صورت می‌گیرد. افرادی که دست به تجاوز جنسی می‌زنند در حقیقت قدرت خود را بر بدن و هویت زن و از آن طریق، بر مردانی که زنان به آن‌ها تعلق دارند، نشان می‌دهند. بر همین مبنا است که در جنگ‌ها شاهد تجاوز جنسی به زنان توسط متجاوزان مرزی هستیم. بنابراین قربانیان و خانواده‌های آنان، نه تنها تمایلی به رسانه‌ای شدن بزه‌دیدگی جنسی ندارند، بلکه حتی از گزارش آن نزد مراجع قضایی نیز امتناع می‌ورزند.



قانونگذار جمهوری اسلامی ایران، در مقدمه قانون اساسی، با تأکید بر وظیفه زنان در امور مادری و فرزندپروری، سعی بر اصلاح دیدگاه‌های ابزارگرایانه نسبت به زنان و حمایت از آنان دارد؛ اما با ورود اجتناب‌ناپذیر زنان به عرصه عمومی و با پررنگ شدن نقش زنان در فعالیت‌های اجتماعی، بدیهی است که زنان نیز هم‌پای مردان در امور اقتصادی، بازرگانی و بازاریابی مشارکت می‌نمایند. با این حال، مشکل در جایی بروز می‌کند که «جذابیت‌های جنسی» زنان سوژه تبلیغات و جلب توجه مشتریان باشد. امروزه از یک سو استفاده تبلیغاتی از زنان با به تصویر کشیدن اندام برهنه آنان در نشریات و رسانه‌ها و نمایش روابط خصوصی آنان به ویژه در تمدن غرب، به ابزاری پرکاربرد مبدل گردیده است و همچنین با طبیعی جلوه نمودن ارتباط جنسی بدون وجود رابطه قانونی میان طرفین، خشونت جنسی نسبت به زنان را ترویج می‌نماید و از سوی دیگر، تبلیغات به یکی از عرصه‌هایی مبدل شده که کلیشه‌های جنسیتی را به طور مستمر به نمایش می‌گذارد.

در ایران، در بند یازدهم فصل نهم قوانین و مقررات تبلیغات کشوری، «هرگونه استفاده ابزاری از زنان در تبلیغات ممنوع [شده] است». اصل ۵۶ از فصل دهم نیز درباره حضور زنان در تبلیغات چنین آورده است که: «زن در نظام مقدس اسلامی از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است و قوانین و احکام مقدس اسلام برای زن جایگاه رفیعی را قائل است؛ لذا استفاده از حضور خانم‌ها در آگهی‌های رادیو و تلویزیونی مستلزم اعمال دقت‌های خاص می‌باشد و باید جایگاه زن مسلمان و شئون او مدنظر باشد» و حضور زنان در آگهی‌های بازرگانی مشروط بر حجاب کامل اسلامی و نداشتن آرایش شده است (اصل ۵۷)؛ اصل ۶۰ این فصل نیز بر این امر تأکید می‌ورزد که «آگهی‌ها نباید تداعی کننده ترجیح بین جنس مذکر و مؤنث باشند».

همان‌گونه که مستند گردید، قوانین ایران، برگرفته از فرهنگ اسلامی، مؤکداً استفاده ابزاری از زنان را منع نموده است، اما به رغم صراحت قانونگذار در اصل ۵۹ قانون فوق الذکر، بر اینکه: «آگهی‌های رادیو تلویزیونی نباید تداعی کننده این امر باشد که اشتغال و تلاش زن ایرانی محدود به امور منزل است و در عرصه‌های علمی و فرهنگی حضور ندارد»، به تصویر کشاندن زنانی که در آشپزخانه غذا درست می‌کنند یا لباس را از ماشین لباسشویی خارج می‌کنند و یا ظرف می‌شویند، به تصویر آشنای آگهی‌های بازرگانی در تلویزیون امروز مبدل شده است. بدین ترتیب رسانه‌های ملی ایران به نحوی نامحسوس، قالب‌های خاص فرهنگی را در ذهن افراد ایجاد نموده و چنین می‌نمایانند که زنان ابژه‌های جنسی و در خدمت نقش‌های سنتی خانه‌داری، فرزندداری و تبعاً امیال مردان هستند.

از دیرباز این ادعا وجود دارد که تجاوز جنسی در فرهنگ مردسالار غیرطبیعی نیست؛ اما موردی که آن را تصویب و تقویت می‌کند، دیدگاه‌های فرهنگی تبعیض آمیزی است که به نحو وسیعی به اشتراک گذاشته می‌شوند؛ مثلاً به عقیده امیل دورکیم: «تجاوز به العنف، محصول یک بیماری روانی یا انحراف از هنجارهای اجتماعی نیست ... تجاوز به العنف ناشی از اضطراب، اشتباه و یا تصادفی نیست». و آن را به عنوان رابطه جنسی در درون فرهنگ تعریف می‌کند.

اصول رابطه جنسی در فرهنگ مردسالار بر دیدگاه عادی‌سازی کنترل و تسلط مردان بر زنان استوار است. این اصول آنچنان طبیعی، قابل قبول و حتی در تعاملات جنسی زن و مرد پذیرفته شده است که مردان را اغلب مهاجم و زنان را غالباً بی اراده و منفعل توصیف می‌کند. چنین توصیفی از مردان این باور کلیشه‌ای را نسبت

به آنان به وجود می‌آورد که «مردان واقعی» در دسترسی جنسی به زنان در هر کجا و هر گونه که بخواهند، توانمند هستند؛ بدین ترتیب این رابطه جنسی یک فتح مردانه است و چون زنان اموال جنسی مردان به شمار می‌روند، این مردان هستند که «نیاز» و «حق» بهره از رابطه جنسی را دارند؛ این باور از طریق فرهنگ و در جریان اجتماعی شدن، با رفتارهای مردانه یا زنانه‌ای که کلیشه‌های جنسی با آن همراه است، انطباق می‌یابند و موجب نادیده گرفته شدن زنان در مواد آموزشی فرهنگ گسترش‌یافته پدرسالارانه خواهد شد.

متأسفانه باید بیان داشت که به خاطر وجود دیدگاه‌های از اساس غلط در ایران، معتقد هستند که اگر کسی مورد تجاوز قرار گیرد، مشکل از خودش بوده است و او باعث تحریک جنسی شده است. اگر هم، چه زنان و چه مردان بخواهند از حق خودشان دفاع کنند، متهم به بی‌آبرویی می‌شوند. روزانه تعداد زیادی از بچه‌های کوچکی که حتی توسط خانواده خودشان در معرض تجاوز و آزار جنسی قرار می‌گیرند، وجود دارند که هیچکدام از این مسائل بیان نشده است و شاید در نگاه خوش‌بینانه و به اصطلاح بعضی روشنفکرانه، با مشاور و روان‌شناسی در میان گذاشته شود که در آخر تمام آن حرف‌ها در پشت دیوارها و درهای اتاق مشاوره خفه خواهند شد!



دیوار نباشیم

• مصطفی رحمانپور- کارشناسی حقوق دانشگاه تهران

«دلم فریاد می‌خواهد ولی در انزوای خویش چه بی آزار با دیوار نجوا میکنم هر شب»

(محمدعلی بهمنی)

آزادی اجتماعات از جمله آزادی‌های اساسی بشر و حقی طبیعی است که به هر فرد این امکان را می‌دهد تا در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه خویش مؤثر باشد و قادر باشد تا مطالبات و سخنان خود را به گوش سایر افراد در اجتماعات و به گوش زمامداران برساند. از همین رو یکی از جلوه‌های بارز مشارکت همگانی، تجمعات افراد است که مردم از طریق آن به صورت مدنی و مسالمت‌آمیز، خواسته‌ها، مطالبات و اعتراضات خود را بیان می‌کنند. بنا بر تعریف ارائه شده از سوی کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد برای هر تجمع، نخست یک گردهمایی لازم است. اما برای آنکه به کنار هم آمدن افراد وصف تجمع گیرد، شرایط دیگری نیز لازم است: موقتی بودن و ارادی بودن. از لحاظ نظری این حق هم در عالی‌ترین سند حقوقی کشور یعنی قانون اساسی و هم در فقه شیعی مورد توجه قرار گرفته است. بر اساس اصل نوزدهم قانون اساسی، در ذیل فصل سوم (حقوق ملت)، مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند، از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها، سبب امتیاز نخواهد بود. مطابق اصل بیستم، همه افراد ملت اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند. همچنین، طبق اصل بیست و ششم، احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده، آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت. از همه واضح تر اصل بیست و هفت قانون اساسی که بیان می‌دارد تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح و به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است. طبق این اصل، برای مشروعیت اجتماعات و راهپیمایی‌ها، شرط وضع قانون توسط قانونگذار عادی برای اجرای این اصل و ضابطه‌مند ساختن آن به شکلی که در بعضی از اصول دیگر مشاهده می‌شود، مقرر نگردیده و ظاهراً دست قانونگذار را برای تحدید یا تضییع آزادی اجتماعات و راهپیمایی‌ها از هر جهت، بجز دو شرطی که در اصل بیست و هفتم ذکر شده، بسته است. حمل سلاح که تکلیفش روشن است؛ اما آن چه این اصل را بحث برانگیز می‌کند عبارت مخل مبانی اسلام است که بسته به تفسیر مضیق یا موسع از آن نتیجه متفاوتی حاصل می‌شود. عده‌ای دایره مصادیق لفظ اسلام را صرفاً محدود به اصول دین یعنی توحید، عدل، معاد، نبوت و امامت می‌دانند. در مقابل گروهی دیگر از فقها بر این باورند که لفظ اسلام شامل جزئی‌ترین احکام اسلامی

هم می‌شود و راهپیمایی‌ها باید با نگاهی سخت‌گیرانه از این جهت تحت نظارت باشند. از دیدگاه نگارنده منطق قانونگذار مورد انتقاد است؛ چرا که در نگارش اصول اساسی و حقوق فطری بشر در متن قانون، نباید باب استثناگذاری را باز کرد و قانونگذار باید حقوق اساسی افراد را مطلقاً حمایت کند. در اینجا عبارت «مخل مبانی اسلام» خواه ناخواه زمینه را برای معیوب و معلول ساختن این اصل فراهم می‌کند. با این همه، چالش اصلی ما اجرای این اصل و جامعۀ عمل پوشاندن به حق اعتراض مسالمت‌آمیز است. به طور کلی، از لحاظ اجرا دو مشکل عمده وجود دارد: سستی و کاهلی مجریان در فراهم‌سازی بسترهای مناسب و عدم ترویج فرهنگ اعتراض به شیوۀ اصولی و صحیح آن در سطح جامعه.

چارۀ مشکل اول ابتدا حل مشکل دوم است. اگر جامعه‌ای از لحاظ فرهنگی به بلوغ لازم رسید، طبعاً کارگزاران آن جامعه نیز از خرد والاتری برخوردار خواهند بود و یا حداقل به مرور کارگزارانی خردمند بر منصب قدرت خواهند نشست. در گام اول باید دولت به معنای عام نگرشی صحیح و واقع‌بینانه نسبت به مفهوم اعتراض و تجمع مدنی پیدا کند. سپس ظرفیت انتقادپذیری خود را افزایش دهد یا به هر طریقی، زمینه برای افزایش ظرفیت انتقادپذیری دولت فراهم شود. بعد از طریق آموزش و پرورش، رسانه‌های جمعی و سایر ابزارهایی که در دست دارد فرهنگ اعتراض را در سطوح مختلف جامعه ترویج دهد. حالا که مشکل دوم حل شد و حداقل‌های لازم در فرهنگ یک جامعۀ مدنی فراهم آمد دولت باید بسترهایی را طراحی و تبیین کند تا در قالب آن افراد به طور مسالمت‌آمیز اعتراض خود را بیان کنند. مثلاً امکان فعالیت مستقل احزاب به معنای اصیل کلمه فراهم شود، ابراز و مطرح کردن آزادانه اندیشه‌ها و آرا مختلف ممکن باشد و دولت به دنبال استفاده از دم‌دستی‌ترین ابزار خود یعنی ارباب و سرکوب نباشد. البته باید توجه داشت که ارادۀ عمومی و اساساً نقش خود مردم در جهت تغییر و بهبود این وضع نیز غیرقابل انکار است و نباید صرفاً همه چیز را قائم به ارادۀ حاکم دانست. همچنین لازم به یادآوری است که این فرایند اصلاحی، زمان نسبتاً طولانی می‌طلبد و قرار نیست یک شبه همه چیز متحول شود.

امید رهایی نیست وقتی همه دیواریم»

«من راه تو را بسته تو راه مرا بسته

(حسین منزوی)



عکس: ویدئو سوریان



تأملات

"ایران" و تاریخ پایه‌ای

کارگروه اندیشه سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان مستقل دانشکده حقوق و علوم سیاسی

"غرض من آن است که تاریخ پایه‌ای بنویسم و بنایی بزرگ افراستی گردانم، چنان که ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند." ۱۳

به نظر می‌رسد کوشش برای فهم تاریخ ایران میسر نخواهد شد مگر با تدوین نوعی تاریخ پایه‌ای که تاکنون توسط برخی اندیشمندان و پژوهشگران درباره آن پژوهش شده است.

ایران موضوع همه تاریخ‌هایی است که تاکنون توسط ایرانیان و بیگانگان نوشته شده است، اما ایران به عنوان «موضوع» دگرگونی‌های تاریخی در همه آن تاریخ‌ها به مثابه «مشکل» لحاظ نشده است! تاریخ‌نویسی ایرانی نیز - اگر این شیر بی‌یال و دم و اشکم را بتوان تاریخ‌نویسی خواند - که از سده‌های پیش به تقلید از مقلدان غربی به صورت نوعی در تاریخ‌نویسی کهن ایرانی تبدیل شده است، کوشش می‌کند مواد تاریخ ایران را با به کارگیری اسلوب‌ها و روش‌های غربیان توضیح دهد. تاریخ‌نویسی جدید ایرانی، از این حیث که به تقلید از تاریخ‌نویسی غربی تدوین شده، تکراری از برخی مباحث آن، اما تکراری در غیاب التفات به مبانی و مبنای نظری آن است.

بدیهی است که تاریخ غربی بخشی از دانش غرب است و فهم غربی نیز مبتنی بر مواد تاریخی غربی است؛ اما این امر نباید مانع از آن شود که با تصرفی در مضمون برخی مفاهیم تاریخ‌نویسی غربی مواد تاریخ ایران را به محک آن مفاهیم بزنیم!

ایران «تاریخ پایه‌ای» به گونه‌ای که می‌توان آن را دریافت کرد، ایرانِ تکوین و تداوم آگاهی «ملی» مردم آن است. این آگاهی ملی در آغاز حیات قومی مردم آن تکوین پیدا کرده و از ورای گسست‌های تاریخی در دوره‌های تاریخ باستان و قدیم و نیز دوران جدید آن تداوم پیدا کرده است.

۱۳ ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۲۶

چیست ایران؟!

کنت دو گوبینو^{۱۴}؛ که وزیر مختاری دولت فرانسه را در ایرانِ عصرِ ناصری بر عهده داشت بیان می کند که: «ایرانیان خود را در کشورشان و کشور را در خودشان دوست دارند. آنان با بی‌اعتنایی به آمد و شده حکومت‌های گوناگون نظر می‌کنند، بی آنکه علاقه‌ای به یکی از حکومت‌هایی که از بالای سر آنها می‌گذرند، نشان دهند. بدین‌سان آنان مردمانی عاری از حس وطن‌پرستی سیاسی به نظر می‌آیند، اما کشورگشایی‌ها و چیره شدن‌ها، بی آنکه به فردیت ایرانی آسیب برسانند، نیروی خود را از دست داده و نابود می‌شوند. به عبث، می‌توان بخشی از ایران را جدا یا سرزمین آن را تقسیم کرد؛ می‌توان نام ایران را از آن گرفت، اما ایران، ایران خواهد ماند و نخواهد مرد. ایران در نظر من چونان سنگ خارایی است که موج‌های دریا آن را به اعماق رانده‌اند، انقلابات جوی آن را به خشکی انداخته‌اند، رودی آن را با خود برده و فرسوده کرده است، تیزی‌های آن را گرفته و خراش‌های بسیاری بر آن وارد آورده، اما سنگ خارا که پیوسته همان است که بود، اینک در وسط دره‌ای بایر آرمیده است. زمانی که اوضاع بر وفق مراد باشد، آن سنگ خارا گردش از سر خواهد گرفت. اهمیتی ندارد که کدام عنصر طبیعی پیروز شده یا چه حوادثی رخ داده باشد؛ تا زمانی که او از میان نرفته باشد، همان سنگ خارا خواهد بود و به جای نیرویی که بخواهد در درازی یک سده اندک آسیبی بر او وارد کند، او بر هزار نیروی مشابه چیره خواهد شد.»^{۱۵}

دو گوبینو به نکتهٔ اساسی در تداوم هویت ایران پی برده بود که او از آن به «سنگ خارای ایران» تعبیر می‌کند. گوبینو بر آن بود که سنگ خارای ایران پایدارتر از آن است که نیروی حکومت‌ها بتواند آن را از میان بردارد و تا زمانی که حکومت‌ها نمی‌توانند خود را با الزامات آن سازگار کنند، شکاف میان حکومت و مردم ایران باقی خواهد ماند!

آنچه دو گوبینو از تاریخ ایران با شهود نظریه‌پرداز تاریخ دریافته بود، امری نیست که بتوان در تاریخ‌های رسمی ایران بازیافت. در آغاز دورهٔ اسلامی ایران، تاریخ‌نویس و مفسر سدهٔ سوم و چهارم، محمد بن جریر طبری، گفته بود که: «تاریخ ایران تداومی بی‌سابقه در مقایسه با دیگر اقوام دارد».

چنین ارزیابی از تاریخ ایران، سه سده پس از گسستی که با فروپاشی شاهنشاهی ساسانی در ایران ایجاد شد، در نخستین سده‌های دورهٔ اسلامی به ظاهر موجه نمی نمود؛ اما اینکه طبری به گفتن آن خطر کرده، در این مورد نشانه‌ای از ملی‌گرایی او نیست، بلکه برخاسته از درکی از یکی از وجوه خلاف‌آمدِ عادتِ تاریخ ایران است.

^{۱۴} Joseph Arthur de Gobineau

^{۱۵} آرتور دوگوبینو، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح الله منصوری

ریچارد فرای^{۱۶}؛ ایران‌شناس برجسته آمریکایی و استاد دانشگاه هاروارد در رابطه با ایران می‌گوید: «تشبیهی که شاید بهتر بتواند این خاصیت پرتناقض و تداوم و ناپذیری را تعبیر کند، همان سرو است که در اشعار فارسی بسیار آمده است. این درخت مانند کاج از طوفان یا باد سهمناک نمی‌شکند و با قابلیت انعطاف دارد. چون باد سهمگین بوزد، خم می‌شود و سر بر زمین می‌ساید و سپس با آرامش طوفان باز راست‌قد می‌شود.»

۱۷

کارل اشمیت^{۱۸}؛ «مفهوم آبستن»^{۱۹} را در توضیح روند عرفی‌شدن نظام مفاهیم در تاریخ اروپا به کار برد و توضیح داد که تجدد دورانی نوآیین و مبتنی بر مفاهیم یکسره نوآیین نیست؛ بلکه «مفاهیم آبستن» نظام الهیات مسیحی در صورت‌های عرفی آن به مفاهیم جدیدی تبدیل شده و نظام مفاهیم دوران جدید را به وجود آورده‌اند. بر این مبنا می‌توان گفت که ایران از این حیث مفهومی آبستن است که تنها نام کشوری با مختصات جغرافیایی خاص آن نیست، بلکه جسم لطیف کشوری است که پیوسته زبان، تمدن، فرهنگ و نمودهای بسیاری دیگر را به عنوان روح قوم ایرانی با خود حمل کرده است.^{۲۰}

برخی از اندیشمندان در باب تاریخ سیاسی ایران و رابطه میان دولت و ملت در ایران دست به تدوین تئوری‌های زدند که بررسی و استفاده از آنها خالی از لطف نیست.

یکی از مهمترین تئوری‌های مطرح شده، «جامعه کوتاه‌مدت» مطرح شده توسط دکتر همایون کاتوزیان است. گویاترین کلام برای توصیف ماهیت کوتاه‌مدت جامعه ایران اصطلاح «خانه کلنگی» است؛ یعنی جامعه‌ای که بسیاری از جنبه‌های آن (سیاسی، اجتماعی، آموزشی، ادبی) پیوسته در معرض این خطر است که هوا و هوس کوتاه‌مدت جامعه با کلنگ به جانش افتد. از آنجا که تداوم درازمدتی در میان نبوده، این جامعه در فاصله دو دوره کوتاه تغییرات اساسی به خود دیده و بدین ترتیب تاریخ آن بدل به رشته‌ای از دوره‌های کوتاه‌مدت به هم پیوسته شده است. بنابراین اگر بدین معنی بگیریم، تغییرات این جامعه فراوان و اغلب نمایان بوده است و چنانکه گفتیم تحرک اجتماعی در درون طبقات گوناگون بسیار بیشتر از جوامع سنتی اروپایی بوده است. اما در این جامعه انباشت تغییرات دراز مدت، از جمله انباشت درازمدت مالکیت، ثروت، سرمایه و نهادهای اجتماعی و خصوصی بسیار دشوار بوده است. بدیهی است که این نهادها در هر دوره کوتاه مدت وجود داشته یا به وجود آمده است؛ اما در دوره‌های کوتاه مدت بعدی، یا بازسازی شده و یا دستخوش تغییرات اساسی شده است.^{۲۱}

^{۱۶} Richard Nelson Frye

^{۱۷} ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۹

^{۱۸} Carl Schmitt

^{۱۹} Pranante bergriffe

^{۲۰} از ابتدای این مطلب تا این قسمت، استفاده گزیده و روشمند از مطالب دکتر جواد طباطبایی پیرامون مفهوم «ایران» است. برای اطلاعات تفصیلی رجوع کنید به: تاملی درباره ی ایران، جلد نخست، دیپاچه ای بر نظریه انحطاط ایران، درآمد و فصل سوم کتاب

^{۲۱} برای اطلاعات بیشتر و دقیق تر راجع به این تئوری رجوع کنید به کتاب های دکتر همایون کاتوزیان: ایران جامعه کوتاه مدت، در جست و جوی جامعه بلند مدت، تضاد دولت و ملت

از نظر قائلین به این تئوری، نشانه‌های ماهیت کوتاه‌مدت جامعه در سراسر تاریخ دیرینه ایران، خواه دوران پیش از اسلام و خواه دوران اسلامی یافت می‌شود و به معنای بهتر، جامعه کوتاه‌مدت یک تئوری است که به سراسر تاریخ ایران تعمیم داده می‌شود.

جامعه کوتاه مدت هم علت و هم معلول فقدان ساختار در تاریخ ایران بوده است. این فقدان ساختار به نوبه خود نتیجه دولت استبدادی بود که نماینده حکومت خودسرانه فردی و جامعه خودسر است که هرگاه تسلط دولت بر آن تضعیف شود، به آشوب می‌گراید. بدین ترتیب، از دوری طولانی از حکومت خودسر، آشوب خودسر پدید می‌آید.^{۲۲}

در نقد کوتاه روشمند نسبت به این تئوری می‌توان به این نکته اشاره کرد که به کار بردن صفت کوتاه‌مدت برای واژه‌ای به نام جامعه به شدت اشتباه است. شاید بتوان به جای واژه جامعه، لحظه دولت را به کار برد و بدین سان یک ارتباط منطقی میان تئوری فعلی و مطالبی که پیش از آن برای نشان دادن اهمیت بررسی مقوله ایران به عنوان مشکل با به کارگیری تاریخ پایه ایران بیان شد، ایجاد شود.

آنچه اصالت دارد، «ایران» است. ایران به عنوان روحی که توانسته در طول تاریخ از دوران باستان تا کنون، با گذر حکومت‌ها و دولت‌ها، دوام بیاورد و تکامل و تکوین پیدا کند و این تکامل به واسطه ملتی است که از اقوام گوناگون درون پهنه گسترده‌ای زیست می‌کرده‌اند و در حافظه تاریخی خود این مفهوم «ایران» را پروراند و تا کنون خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه از این روح در برابر طوفان‌های سهمگین قدرت‌های بیگانه محافظت نموده و اکنون باید به تجلی این روح کمک نمایند!

غایت اصلی این پژوهش در ادغام و ترکیب چند تئوری منبعث از مواد تاریخی ایران است که از طریق آن بتوان به فهمی از ایران به عنوان مشکل نائل آمد و پس از آن با پرداختن به تضادها و شکاف‌های تاریخی میان دولت و ملت، سعی در رفع آن نمود تا بلکه بتوان در اقدامی بدیع و به دور از هرگونه جبهه‌بندی ایدئولوژیک و یا سیاسی، به وسیله اشتراک میان نظریات گوناگون که همان ایران است، این نظریات را از سنخ قرابت به یکدیگر گره زد تا بتوان این شکاف‌های تاریخی را پر نموده، از بحران‌های فعلی منبعث از این شکاف‌ها گذار کرد. در ادامه این پژوهش به بیان و تشریح شکاف‌های تاریخی ایران خواهیم پرداخت تا هر چه بهتر بتوان ریشه بحران‌های سر باز کرده فعلی را دریافت.

ایران، تنها یک نام نیست؛ واقعیتی نام بخش است!

^{۲۲} همایون کاتوزیان، ایران جامعه کوتاه مدت، ص ۳۸